

کمونیسم، جنبش و تحزب

دسته بندی مبارزات کارگران در ظرفهای تشکیلاتی متمایز و مجزا مطرح نشده است. نه از تکه پاره کردن کارگران به صنف و رشته و هدایت آنها به تشکلات صنفی حرفی است و نه از خط و خط کشی میان پیکار کمونیستی و سازمان مبارزات اقتصادی روزانه بحثی است. بن مایه کلام مارکس، یک سخن بسیار ساده و عریان و واقعی است: توده وسیع بردگان مزدی سرمایه داری، یک نیروی عظیم مخالف سرمایه‌اند و رویکرد اعتراض و ستیز آنها علیه استثمار کاپیتالیستی، در گرو متحد شدن آنها به صورت یک طبقه آگاه اجتماعی و آشنا به افتخار و راه حل‌های شفاف طبقاتی است. مارکس در پیش درآمد همین عبارت بالا به این نکته اشاره می‌کند، که کارگران در آستانه نضج و تکوین تاریخی پیکار خود، به تشکیل اتحادیه‌هایی همت گماردند؛ اما این اتحادیه‌ها، همه جا در پرتو مبارزات سیاسی کارگران شکل گرفتند و نه چندان دیر خود را در یک حزب سیاسی نیرومند متحد و متشکل یافتند. او از جنبش چارتریستی به عنوان نمودی از وحدت مبارزه سیاسی کارگران با اعتراضات اقتصادی توده‌های کارگر و مبین خصلت درونی و خودجوش رویکرد طبقه کارگر به سازمان دادن اشکال مختلف جنگ و ستیز طبقاتی علیه سرمایه در یک ظرف واحد سیاسی و طبقاتی نام می‌برد. مارکس این جنبش را نمونه‌ای از تحزب توده‌های کارگر انگلیس در آن روزگار تاریخی معین و در آن سطح نازل از قوام سیاسی، آگاهی طبقاتی، و تندیس ضد کاپیتالیستی کارگران قلمداد می‌کند.

یک شاخص مهم تمامی قضاوت‌ها و گفتگوهای مارکس پیرامون اتحاد، تحزب و سازمان یابی طبقه کارگر، پافشاری مبرم او بر رابطه درونی میان جنبش و تحزب از یک سو و پیوستگی ارگانیک و طبیعی قلمروهای گوناگون اعتراض و مبارزه کارگران در جریان این تحزب است. این پیوندها و مفصل بندی‌ها در روایت مارکسی کمونیسم، حائز اهمیت بسیار اساسی هستند و در پایه‌ای‌ترین سطح از چند مولفه بنیادی زیر متأثرند:

۱- تمامی اشکال مختلف پیکار توده‌های کارگر علیه وضعیت موجود کار و حیات اجتماعی خویش، وجوه متحد و ارگانیک یک جنبش واحد را تشکیل می‌دهند، به این دلیل بسیار ساده، که استثمار و کلبه‌ی اشکال بی حقوقی، ستم کشی و مشقات زندگی مردم کارگر و فرودست دنیا از یک جا و یک منبع سرچشمه می‌گیرد. کمی دست مزد کارگر، فشار صاحب سرمایه بر معاش روزانه کارگران با هدف کاهش میزان کار لازم به نفع کار اضافی و افزایش نرخ سود سرمایه است. خفقان، دیکتاتوری، زندان، شکنجه و اعدام نیز اقدام سیاسی دولت سرمایه در دفاع از کیان سرمایه داری و تضمین شرایط بازتولید

ترتیب، این توده فعلا یک طبقه مخالف سرمایه است، ولی برای خودش هنوز یک طبقه نیست. این توده، طی مبارزات که ما فقط به چندین مرحله آن اشاره کردیم، متحد می‌شود و خود را به صورت یک طبقه انسجام می‌بخشد و منافعی که او از آن دفاع می‌کند، منافع طبقاتی می‌شوند. البته مبارزه طبقه‌ای علیه طبقه دیگر، یک مبارزه سیاسی است. (مارکس، «فقر فلسفه»، ترجمه فارسی صفحه ۱۶۸)

هدف از نقل این عبارت، بیش از هر چیز توجه به خمیرمایه مادی متدولوژی طبقاتی مارکس در رابطه با پدیده اتحاد و تشکل یابی یا متحزب شدن طبقه کارگر است. او بر موقعیت و منافع مشترک توده‌های عظیم کارگر انگشت می‌گذارد؛ توده‌هایی که در هستی اجتماعی خویش، یک طبقه مخالف سرمایه داری را تشکیل می‌دهند. از نظر وی، این توده‌ی کثیر فروشنده نیروی کار در آغاز و در نقطه شروع تاریخی تصادم خود با سرمایه و سرمایه داران، هنوز یک طبقه برای خود نیستند. به بیان دیگر، طبقه‌ای آگاه به آلترناتیو و بدیل معین طبقاتی خویش نمی‌باشند؛ اما آنان در جریان پیکار به صورت یک طبقه انسجام می‌یابند و مبارزه خود علیه سرمایه را به مبارزه طبقه‌ای علیه طبقه دیگر، مبارزه‌ی جامع الاطراف و سیاسی علیه اساس سلطه سرمایه، مبارزه‌ی متشکل برای تغییر کل عینیت موجود و استقرار بدیل طبقاتی و کمونیستی خویش توسعه می‌دهند.

در سخن مارکس، هیچ اشاره‌ای به تفکیک میان قلمرو پیکار اقتصادی و اعتراض سیاسی در میان نیست. هیچ گفتگوی خاصی از حزب و اتحادیه یا

بحث حزب، اتحادیه، شورا و شروط سازمان یابی وسیع توده‌های کارگر، شان نزول حرمت و مشروعیت هر کدام از این تشکل یابی‌ها، تمایزات آنها از هم، مباحث و جنگ و جدلهای نظری فراوان دیگر در همین قلمرو، در طول دوره‌های طولانی بخش وسیعی از محافل چپ یا فعالین جنبش طبقه کارگر را به خود مشغول داشته است. این مباحثات، در بسیاری موارد، از دنیای واقعیت سخت فاصله گرفته و هر چه بیشتر و بیشتر خصلت اسکولاستیک یافته است. چرا چنین است؟ پایه‌های مادی این دیالوگ‌ها و صف کشی‌ها چیست؟ و بالاخره با این مجادلات چه باید کرد؟ همی این‌ها موضوعات قابل بحثی هستند، اما درجه اعتبار همی این بحث‌ها، فقط تا جایی است که دست اندرکار جستجوی راه حلی روشن و عملی برای سازمان یابی و تحزب جنبش طبقه کارگر علیه اساس بردگی مزدی باشند. مقالی حاضر از این منظر به صحنه جدال خیره می‌شود و در پیچ و خم این نگاه، قبل از هر چیز، به تار و پود واقعی مساله چشم می‌دوزد. از این جا آغاز می‌کنیم که کمونیسم لغو کار مزدی، امر تحزب و تشکل توده‌های کارگر را چگونه می‌بیند. هم زمان و در متن همین کنکاش، به ستاد مشترک گرایشات مختلف کمونیسم و سوسیالیسم بورژوازی سر خواهیم زد، تا مسیر انکشاف درون مایه‌ی طبقاتی افتخار و راه حل‌های آنان به سوی پدیده تحزب و سازمان یابی را به دقت ژرف کاوی نماییم. بحث را با نقل مطلبی از مارکس شروع می‌کنیم.

«مناسبات اقتصادی ابتدا توده مردم را مبدل به کارگر کرد. سلطه سرمایه، موقعیت و منافع مشترکی را برای این توده به وجود آورد. به این

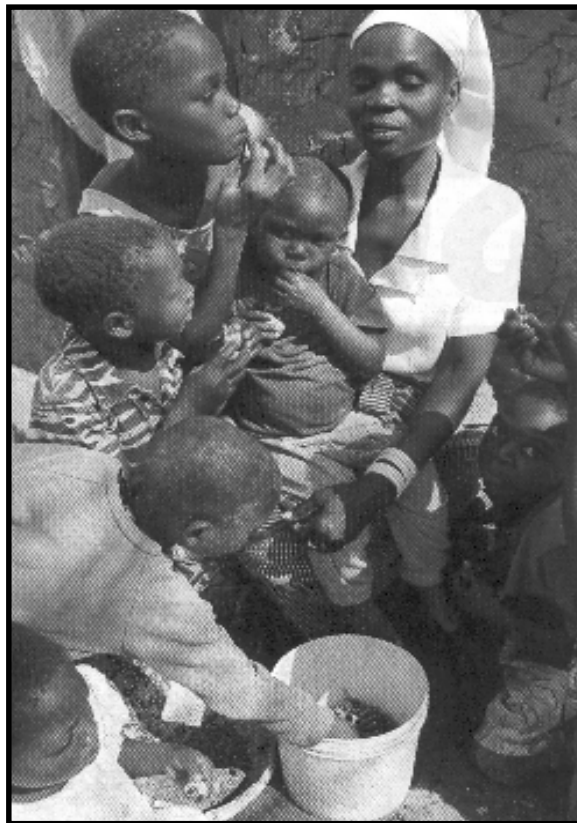
و خودگستری کل سرمایه‌ی اجتماعی است. محرومیت کارگر از امکانات آموزشی، بهداشت، دارو و درمان، مسکن، مهد کودک، خانگی سالمندان، و هر نوع رفاه همگانی، کنش مستقیم پروسه‌ی ارزش افزایی سرمایه و کارکرد مکانیسم‌های درونی شیوه‌ی تولید کاپیتالیستی برای تنزل سهم کارگر از حاصل کار او به نفع بالا بردن نرخ اضافه ارزش سرمایه است. کارگر از آزادی و حقوق اولیه‌ی انسانی، از هر نوع دخالت در سرنوشت تولید و کار خود، از فراغت لازم برای پرورش قوای جسمی و روحی خود، از هر گونه حضور مستقل اجتماعی و طبقاتی در برنامه ریزی امور جامعه محروم است؛ زیرا دست یابی طبقه‌اش به این حقوق، شیرازی حیات کاپیتالیسم را تهدید می‌کند و در نخستین گام، کفه‌ی سود سرمایه را به نفع بهبود زندگی وی سبک می‌سازد. فشار بختک مذهب و قیود عهد عتیق در جامعه‌ی اشباع از صنعت مدرن و تکنولوژی انفورماتیک بر سینه‌ی کارگر سنگینی می‌کند؛ زیرا که سرمایه از این قیود و قوانین عصر جاهلی به نفع افزایش سود و بازتولید پروسه‌ی انباشت بهره می‌جوید و لاجرم بر حفظ و حراست آنها اصرار می‌ورزد. اسطوره‌ی میهن و ناسیونالیسم راه عروج توده‌های کارگر به عرصه‌ی پیکار انترناسیونالیستی، انسان محوری و طبقاتی را مین گذاری می‌کند؛ زیرا که سرمایه با توسل به تمامی ترندها، زهرابه‌ی توهم ناسیونالیستی را در ساختار حیات فکری و فرهنگ اجتماعی جامعه تولید و بازتولید می‌نماید. نهادهای حقوقی، قراردادهای مکتوب و نامکتوب مدنی، سنن، اخلاق، ارزش‌ها و باورهایی که از نابرابری‌های گوناگون اجتماعی، تبعیضات جنسی و قومی، ستم کشی‌ها، جنایت‌ها، تحقیر شدن‌ها و همه‌ی اشکال دیگر توحش و انسان ستیزی در همه‌ی عرصه‌های حیات اجتماعی بشر حراست می‌کنند، همه و همه یا فرارسته‌ی رابطه‌ی سرمایه‌اند و یا نقش مکانیسم‌ها و راهبردهای موثر مورد استفاده‌ی نظام کاپیتالیستی برای تحکیم طوق بردگی مزدی بر زندگی طبقه‌ی کارگر را تشکیل می‌دهند. مبارزه‌ی کارگر، مبارزه علیه استثمار، بی حقوقی‌ها، نابرابری‌ها و جنایاتی است که ریشه‌ی همه‌ی آنها در یک جا قرار دارد. این مبارزه اگر دچار انشقاق شود، اگر به مجرای صورت بندی‌های مختلف اقتصادی یا سیاسی، رفرمیستی یا انقلابی، صنفی یا طبقاتی، دموکراتیک یا کمونیستی و... یله شود، به مبارزه‌ی دست و پا شکسته، فاقد انسجام طبقاتی و فاقد مانیفست و بدیل مستقل اجتماعی تبدیل می‌شود.

مبارزه برای آزادی‌های سیاسی، جنگ و ستیز برای گرفتن امکانات رفاهی، مطالبه‌ی مسکن و بهداشت و دارو و درمان و آموزش رایگان، تدارک و آرایش قوا با هدف تسخیر قدرت سیاسی و... را از محور اساسی پیکار علیه کار مزدوری جدا نمی‌سازد و هیچ کدام یا هیچ بخشی از این مبارزات و اعتراضات را جایگزین پیکار سراسری، متحد و جامع الاطراف طبقاتی توده‌ی کارگر نمی‌کند. در منظر کمونیسم مارکسی، طبقه‌های علیه کل وضعیت موجود کار و زندگی خویش، علیه شرایطی که پایه‌ی مادی و اقتصادی این وضعیت است، علیه شیوه‌ی تولید سرمایه داری، علیه نظم تولیدی و سیاسی سرمایه، علیه دولت سرمایه داری و قوانین و قراردادهای حقوقی سرمایه، علیه مدنیت سراسر توحش کاپیتالیسم، علیه برنامه ریزی انسان ستیز کار و تولید کاپیتالیستی، علیه تمامی کارکردها و رویکردهای نظام سرمایه داری به طور ارگانیک مبارزه می‌کند. این که در هر کدام از این میادین چه گام‌هایی برمی‌دارد، تا کجا پیش می‌رود یا نمی‌رود، چه موفقیت‌هایی کسب می‌کند یا نمی‌کند، همه و همه به میزان توان و ظرفیت تعرض وی بستگی دارد؛ اما هیچ قرار و اصل و تبصره‌ای به او، اجازه‌ی تفکیک این عرصه‌های جنگ و ستیز را نمی‌دهد. پیداست که هر چه کارگران آگاه تر و متحدتر باشند، هر چه نیرومندتر خود را سازمان داده باشند، هر چه بورژوازی در موقعیت ضعیف تری باشد و از همه مهم‌تر و اساسی‌تر هر چه کارگران با بدیل طبقاتی خویش در مقابل سرمایه داری آشنا تر باشند، به همان اندازه نیز درهم آمیختگی و یک پارچگی وجوه مختلف پیکار آنها علیه سرمایه برجسته تر و مستحکم‌تر خواهد بود. عکس این قضیه نیز کاملاً صادق است. هر چه سطح دانش و آگاهی کارگران نازل‌تر باشد، هر اندازه که آرایش قوای طبقه‌ی کارگر در مقابل بورژوازی ضعیف تر و فرسوده تر باشد، هر چه توده‌های کارگر نسبت به رهنمودها و راهبردهای بورژوایی متوهم‌تر باشند، و از همه محوری‌تر و مهم‌تر هر چه جنبش کارگری از راه حل کنکرت کمونیستی و طبقاتی خود دورتر باشد، مفصل بندی میان حوزه‌های مختلف مبارزات طبقه‌ی کارگر نیز علیل تر و فلج تر خواهد بود.

مظالم جاری دنیا در وجود شیوه‌ی تولید سرمایه داری نهفته است. در این جا، بدیل حی و حاضر کمونیستی طبقه‌ی کارگر برای لغو بردگی مزدی، محور اساسی اتصال همه‌ی عرصه‌های ستیز طبقاتی است. کارگر در این جا با سر بیدار طبقاتی خود وارد میدان مبارزه برای تغییر وضعیت موجود می‌گردد. میان محرومیت کودکش از مهد کودک و امکانات تحصیلی دل خواه، اجبار فرزند خردسالش به کار، حقارت و بی حقوقی اجتماعی مضاعف خود و خانواده‌اش، معادلات غیر انسانی جاری در درون ساختار خانواده، معزول بودن از هر گونه دخالت گری سیاسی و اجتماعی، اسارت همه سویه‌ی کارگران و فرودستان جامعه در ورطه‌ی خفقان و دیکتاتوری، بی بهرگی خویش و همه‌ی استثمار شونده‌گان از بهداشت و درمان، بیکاری و فقر و آوارگی گسترده‌ی توده‌های کارگر، از یک سو و اساس موجودیت حقوقی و اجتماعی خویش به مثابه فروشنده‌ی نیروی کار در سوی دیگر، میان همه‌ی این‌ها و وجود شیوه‌ی تولید سرمایه داری، رابطه‌ی درونی و این همانی می‌بیند. او علیه همه‌ی این پدیده‌های ضد انسانی وارد ستیز می‌شود و در جریان این ستیز، همه جا موجودیت نظام سرمایه داری و کار مزدی را به مثابه ریشه‌ی واقعی تمامی محرومیت‌ها، ستم کشی‌ها و مفساد اجتماعی آماج حمله قرار می‌دهد.

۴- از میان برداشتن نظام سرمایه داری و پایان دادن به کار مزدوری، نیازمند وجود جنبشی است که به دنبال سرنگونی دولت بورژوازی قادر به برپایی کمونیسم یا سازمان شورایی کار و مدنیت کمونیستی باشد. این امر - یعنی محو رابطه‌ی خرید و فروش نیروی کار و تحول کمونیستی اقتصاد - به نوبه‌ی خود در گرو حضور خلاق، موثر و سراسری توده‌های طبقه‌ی کارگر یا به زبان مناسب تر آن دوران، توده‌های شهروند در برنامه ریزی تولید و کار اجتماعی، در سیاست گذاری‌ها و در رفق و فتق کلیه‌ی امور مربوط به حوزه‌های مختلف زیست همگانی انسان‌هاست. پیش شرط ضروری و حیاتی تحقق این هدف، متحد بودن کارگران به صورت یک طبقه در یک جنبش سراسری حول بدیل کمونیستی اقتصاد، سیاست و مدنیت است. این جنبش و فقط این جنبش است، که می‌تواند قدرت سیاسی و طبقاتی پرولتاریا در روزهای بعد از پیروزی انقلاب را به نمایش گذارده و اعمال کند. جایگزینی جامعه‌ی سرمایه داری با جامعه‌ی کمونیستی مطلقاً در ظرفیت یک دولت انقلابی بالای سر جامعه، دولتی متشکل از یک حزب کارگری ماورای توده‌های طبقه‌ی کارگر نیست. این که چنین دولتی مرکب از صادق ترین کمونیست‌ها باشد، این که دولت مذکور از حداکثر محبوبیت و مطلوبیت در میان کارگران برخوردار باشد، به هیچ وجه مشکل قضیه را بر طرف نمی‌نماید. اگر قرار است کارگر از محصول کارش جدا

نباشد، اگر بناست او فروشنده نیروی کار خود نباشد، باید که در برنامه ریزی تولید و کار اجتماعی و در سیاست گذاری کلیه امور همگانی جامعه خویش حضور مستقیم و موثر پیدا کند. این حرف که کارگران نخست قدرت سیاسی را به دست می‌گیرند و سپس ساختمان کمونیسم را بنیاد می‌کنند، معنایش اصلا این نیست که یک حزب سیاسی در نقش قائم مقام طبقه کارگر و از طریق جلب اعتماد توده های کارگر می‌تواند جانشین سازمان شورایی کار و مدنیت کمونیستی متشکل از آحاد توده های وسیع کارگر شود. در عالم واقع، افرادی فروشنده نیروی کار نیستند که در پروسه کار و تولید اجتماعی منحل نباشند، حاصل کار آنها خارج از حیطه دخالت گری نافذ اجتماعی شان برنامه ریزی نشود و این حاصل کار یا برنامه ریزی محصول کار نسبت به زندگی، نیازها، انتظارات و اراده آنها وجود خارجی پیدا نکند. اما پرولتاریا برای کسب این موقعیت، یا در واقع برای احراز شرایط ایفای این نقش، باید از پیش در بطن یک جنبش سراسری لغو کار مزدی



به طور گسترده _ و نه فقط در مقیاس آگاهان سیاسی خود _ حضور یافته و متحد شده باشد. تجزیه کردن جنبش کارگری به جنبش صنفی و سیاسی، دموکراتیک و سوسیالیستی، رفرمیستی و انقلابی، یا سندیکایی و حزبی و نظایر این‌ها، معنایش خلع سلاح جامع الاطراف طبقه کارگر در کارزار علیه سرمایه داری، تهی کردن تام و تمام جنبش کارگری از ظرفیت تدارک برای انقلاب کمونیستی، و هل دادن توده های کارگر به سیاه چال جاودانه دیدن نظام بردگی مزدی است. طبقه کارگری که از زمین و آسمان در محاصره ایذکار، ایدئولوژی‌ها، افق بافی‌ها، فرهنگ و توهم پردازی‌های منبعث از پیش شرط های ضروری بازتولید شیوه تولید سرمایه داری است، با فرو شدن و فرو ماندن در طول و عرض مبارزات صنفی و اتحادیه‌ای و قانونی، مسلما مسیر اتحاد طبقاتی خویش برای تغییر وضعیت موجود را پی نمی‌گیرد. درست به همان گونه، که نمایندگان فکری و رهبران کمونیست این طبقه با داشتن یک سکت سیاسی منفک از جنبش سراسری کارگران، هیچ کمکی به تجهیز و آماده سازی طبقه خویش برای برچیدن بنیادهای اقتصادی و اجتماعی کار مزدوری نمی‌کنند. دولت بورژوازی می‌تواند توسط توده های کارگر سازمان یافته در جنبش اتحادیه‌ای، یا حتی به طور کامل فاقد سازمان، سرنگون شود؛ یک حزب سیاسی اپوزیسیون در شرایط تعمیق نارضایی کارگران از دولت و احزاب رسمی بورژوازی می‌تواند با جلب حمایت اتحادیه های حاوی

اندازند، می‌توانند نظم سیاسی سرمایه را بر هم ریزند، می‌توانند کل جامعه کاپیتالیستی را در شعله های سرکش انقلاب خویش به آتش کشند، اما در همه این حالات بدون مسلح بودن به راه حل کمونیستی، نه فقط بازگشت به بازار فروش نیروی کار تنها راه پیش پای‌شان خواهد بود، که حتی هیچ تضمینی برای حراست از دستاوردهای احتمالی معیشتی و رفاهی مبارزات خویش نیز نخواهند داشت. این مساله در مورد تمامی فراز و فرودهای مبارزه طبقاتی پرولتاریا مصداق واقعی دارد. کارگران در هر شرایطی به میزانی می‌توانند انتظارات خود را بر بورژوازی تحمیل نمایند، که قادر به نمایش قدرت طبقه خود باشند. این قدرت در اعتصاب، خواباندن چرخ تولید و فلج کردن پروسه بازتولید سرمایه خیلی ملموس و موثر رخ می‌کند؛ اما مادام که فروغ برپایی یک جامعه آزاد از قید بردگی مزدی بر پروسه اعمال آن نمی‌تابد، سخت آسیب پذیر و شکننده ظاهر می‌شود. این سخن مارکس که: «تئوری اگر رادیکال باشد به یک نیروی مادی مبدل می‌شود و رادیکال بودن تئوری

اعتراضات جاری کارگران، قدرت را به دست گیرد؛ چنین حزبی می‌تواند تمامی گفته ها شعارها، رویکردها و اقدامات‌اش را با نام کمونیسم آغاز و با جوش و غلیان کمونیسم ستایی به پیش برد؛ اما انقلاب کمونیستی و محو کار مزدوری، تنها و تنها کار پرولتاریایی است که در خارج از مدار تقسیم بندی‌های صنفی و سیاسی، دموکراتیک و کمونیستی و مشابه این‌ها، در یک جنبش سراسری اجتماعی و طبقاتی حول بدیل متعین کمونیستی، حول آلترناتیو برنامه ریزی کمونیستی کار و تولید و زیست اجتماعی، متحد شده باشد. اگر کارگران پروسه مبارزات خود را این گونه پی گرفته باشند، ممکن است پیروز شوند یا احتمالا شکست بخورند؛ اما در غیر این صورت، آن گاه که نیروی پیکار طبقاتی خویش را در کلاف سردرگم تقسیم بافی‌های حزبی و سندیکالیستی، دموکراتیک و سوسیالیستی و... یله کرده باشند، شکست تنها سرنوشت پروسه جدال آنها خواهد بود.

۴- نفس استثمار شونده طبقه کارگر، صرف طبیعی بودن و گریزناپذیری مبارزه وی علیه سرمایه داری، نفس مشارکت گسترده توده های کارگر در مبارزه یا حتی مجرد متشکل شدن و متحزب شدن کارگران برای مبارزه، هیچ کدام و یا حتی به طور مرکب، نیروی واقعی پیکار این طبقه در مقابل سرمایه داری را به صحنه نمایش نمی‌کنند. قدرت واقعی طبقه کارگر در کمونیسم وی نهفته است. کارگران می‌توانند چرخ تولید را از حرکت فرو

در گرو انگشت نهادن بر ریشه است»، اساسا و بیش از هر مورد دیگر در همین جا موضوعیت دارد. کمونیسم، متضمن نقد ریشه‌ای کار مزدوری است. طبقه کارگر با سلاح این نقد ریشه‌ای و طبقاتی، تمامی قدرت واقعی نهفته در موجودیت تاریخی و اجتماعی خویش را به صورت پرورده وارد عرصه مصاف با سرمایه می‌کند. جنبش کارگری به همان اندازه که کمونیسم را محتوای سیر روزمره خود نموده باشد، به همان میزان در مقابل سرمایه نیرومندتر است. کمونیسم اصلا قرار نیست به طور مبادا و در یک قران سعیدین سیاسی در زندگی کارگران ظهور نماید. قرار نیست از درون کیفرخواست مواضع و نظریه پردازی عده‌ای خاص در یک شرایط استثنایی و برای روز سرنوشت به یاری کارگران بشتابد. این سلاح باید در همه جا، در تمامی مراحل ستیز و در همه میادین جدال علیه بورژوازی، هم راه کارگر باشد.

در بررسی سرگذشت تاریخی جنبش کارگری جهانی به دوره‌ای برمی‌خوریم، که کارگران برخی کشورها به مراتب پیش‌تر از دوره های قبل یا بعد، بورژوازی را از جبهه مقاومت ارتجاعی و ضد انسانی خود به عقب رانده‌اند. طبقه کارگر این جوامع به یمن نتایج حاصل از مبارزات این سالها توانستند برخی امکانات معیشتی، رفاهی، و حقوق مدنی و سیاسی را از چنگال دشمن طبقاتی خارج سازند. بارزترین و اساسی‌ترین ویژگی این دوره، تابش پرتو اثیری انقلاب اکتبر بر

صحنه‌ی پیکار پرولتاریا و بورژوازی در این کشورها بوده است. بسیار نادرست است، اگر دست یابی کارگران اروپای غربی به پاره‌ای مطالبات رفاهی در آن سالها را مدیون فوق سود امپریالیستی بورژوازی یا فقط دخالت گری موثر سوسیال دموکراسی بدانیم. پیداست که در طول دوره‌ی تاریخی مذکور، کمونیسم لغو کار مزدی جریان غالب حاضر در محتوای مبارزات جاری کارگران این کشورها نبوده است، اما رخ داد عظیم اکتبر - با همه‌ی مستعجل بودن و زودگذر بودنش - کفهی توازن قوا را به نفع جنبش کارگری جهانی و از جمله کارگران اروپای غربی به طور موثر سنگین ساخته بود. کارگر اروپایی در تابش شعاع اکتبر، توان آن را می‌یافت که سنگرهای را ولو موقتی و ناپایدار از دست بورژوازی خارج سازد. نظام سرمایه داری در آن روزگار تاریخی، با نگاه به آن چه که در روسیه رخ داده بود، همه جا سایه‌ی مرگ را بر سینه‌ی خود سنگین می‌دید و برای خلاصی از مرگ حاضر بود به تب رضایت دهد. انقلاب اکتبر حتا در سرزمین وقوع‌اش قادر به تحقق هیچ تحول سوسیالیستی در ساختار اقتصاد و نظم اجتماعی جامعه نشده بود، اما با همه‌ی این‌ها سرمایه‌ی جهانی را عملا با خطر کمونیسم روبرو ساخته بود. این امر، طبقه‌ی بورژوازی اروپا را ناگزیر می‌ساخت که میان خطر توفان جنبش‌های کمونیستی کارگری از یک سو و چشم پوشی از برخی اقلام سود، دومی را انتخاب کند. در سال‌های تاسیس بین الملل اول کارگری نیز ما شاهد وقوع تاثیراتی از همین نوع در صحنه‌ی جدال طبقاتی توده‌های کارگر اروپا با بورژوازی هستیم. در آن ایام نیز «انجمن بین المللی کارگران» است، که با گشایش افق متحد پیکار طبقاتی علیه سرمایه در پیش روی جنبش کارگری اروپا، همه جا کفهی توازن قوای میان کارگران و بورژوازی را به طور بسیار جدی به نفع جنبش کارگری بالا می‌برد.

کمونیسم، نیروی مادی سلسله جنبان مبارزه‌ی پرولتاریا برای تغییر وضعیت موجود است. این سلاحی نیست، که طبقه‌ی کارگر این کشور و آن کشور یا طبقه‌ی کارگر بین المللی در یک روز خاص از سر عصبانیت و آشفتنگی آن را از انبارهای پر رطوبت تاریخ بیرون کشد و با نیروی آتش آن، بورژوازی را به هلاکت رساند. این سلاح باید در همه‌ی میادین جنگ و جدل در دستان نیرومند پرولتاریا حمل شود. به زمین گذاشتن این سلاح، یعنی تهی شدن از قدرت در تمامی عرصه‌های مبارزه، یعنی افتادن به ورطه‌ی جنبش کارگری چند دهه‌ی اخیر دنیا و از دست دادن تمامی دستاوردهایی، که روزی روزگاری بورژوازی از هراس وقوع انترناسیونال اولها و اکتبرها از خیر آن‌ها چشم پوشیده بود.

به اعتصابات عظیم چند ده هزار نفری و گاه چند صد

هزار نفری کارگران در ممالک مختلف و در رابطه با مطالبات متفاوت در ده‌های اخیر تاریخ نگاه کنید. اعتصاب معدن چیان انگلیس در نیمه‌ی اول دهه‌ی ۸۰، بیش از یک سال به درازا کشید. بالغ بر ۱۲۰ هزار کارگر در این اعتصاب شرکت نمودند. آنان با اعتصاب خویش متجاوز از ۴ میلیارد پوند انگلیس ضرر و زیان بر بورژوازی بریتانیا تحمیل کردند. اما روز پایان اعتصاب، توده‌ی معدن چی انگلیسی درست در همان موقعیتی از شرایط کار و بی حقوقی قرار داشت، که یک سال قبل به امید رهایی از آن، اعتصاب خویش را آغاز نموده بود.

۴- تمامی آن چه که در مورد نقش کمونیسم به مثابه حلقه‌ی اتصال همه‌ی اشکال متفاوت اعتراض طبقه‌ی کارگر در جامعه‌ی کاپیتالیستی، نماد عالی نمایش قدرت واقعی کارگران در تمامی قلمروهای مبارزه‌ی طبقاتی، و به عنوان پیش شرط ضروری احراز توانایی توده‌های کارگر برای جایگزینی نظام سرمایه داری توسط سازمان کار و مدنیت کمونیستی گفتیم، به عینه و با تمام و کمال در مورد فرآیند متشکل شدن توده‌های کارگر نیز صدق می‌کند. هر اعتراض، مقاومت یا جنبشی، دقیقا نوع تشکل خاص و متناظر با خود را ایجاد می‌کند. اگر کارگران باید در تمامی میادین مبارزه علیه وضعیت حاضر و در تمامی عرصه‌های مقاومت و احقاق حق خود، موجودیت نظام کاپیتالیستی را آماج تعرض قرار دهند؛ اگر قرار است کارگران به دنبال سرنگونی دولت بورژوازی، اسیر یک قدرت سیاسی جدید بالای سر خویش نشوند؛ اگر همه‌ی گفتگوها بر سر آن است، که طبقه‌ی کارگر در پی غلبه‌ی نظامی بر بورژوازی در ورطه‌ی نوع دیگری از مناسبات اختاپوسی خرید و فروش نیروی کار گرفتار نیاید؛ پس پایه‌های اتحاد و تشکل توده‌های کارگر نیز باید بر شیرازه‌ی ستیز با اساس کار مزدی استوار باشد. واقعیت این است، که آویختن به دار دموکراسی و مبارزات صنفی، طبقه‌ی کارگر را از چرخیدن بر ریل واقعی تقابل طبقاتی با سرمایه باز می‌دارد. و در این صورت، نوع سازمان یابی متناظر با دموکراسی طلبی و مطالبات صنفی نیز داریستی برای منحل شدن جنبش کارگری در ساختار نظم اجتماعی سرمایه داری می‌شود.

در آموزش‌های مارکس، به طوری که پیش‌تر اشاره شد، مرادوی درونی تنگاتنگی میان امر متشکل شدن و هم پیوندی قلمروهای مختلف مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر وجود دارد. او به همان سیاق که مبارزه‌ی اقتصادی، سیاسی و سایر حوزه‌های نقد و اعتراض کارگران علیه وضعیت موجود را وجوه پیوسته‌ی یک جنبش طبقاتی می‌بیند، بستر شکل گیری، تمرکز، پیش روی و قدرت گیری این جنبش را نیز واحد، مشترک و همگن تلقی می‌کند. حزب در نگاه مارکس، عالی‌ترین شکل سازمان یابی طبقه‌ی کارگر است؛ اما

هیچ فراموش نکنیم، که مارکس از اتحاد و تشکل طبقه و در واقع از تحزب کارگران به صورت یک طبقه سخن می‌گوید. او حزب را شکل سیاسی وجود پرولتاریا ارزیابی می‌نماید و تصریح می‌کند که پرولتاریا نامتحزب، طبقه‌ای نه برای خود، که بالعکس برای سرمایه و مسخ و منجمد در باورها، قیود و پندارهای برتافته از ملزومات پروسه‌ی بازتولید سرمایه است. در «مانیفست کمونیست» در توضیح رابطه‌ی کمونیست‌ها با طبقه‌ی کارگر قبل از هر چیز بر این نکته‌ی اساسی تاکید می‌شود، که کمونیست‌ها حزب خاصی در برابر دیگر احزاب کارگری نیستند، بلکه هدف عاجل آن‌ها متشکل ساختن پرولتاریا به صورت یک طبقه است. نوعی از تشکل که تجلی تحزب واقعی توده‌های کارگر است. معنای روشن این سخن آن است، که اولاً: حزب کارگری یک سازمان فراگیر توده‌های کارگر و نه تجمع خاص عناصر پیش قراول این طبقه است؛ ثانیاً: این سازمان متشکل از توده‌های طبقه‌ی کارگر، ظرف پیکار توده‌ی فروشنده‌ی نیروی کار علیه سرمایه در همه‌ی وجوه حیات اجتماعی است؛ ثالثاً: و در تکمیل این مشخصات، کمونیست‌ها یا فعالین جنبش لغو کار مزدی مجاز نیستند حزبی جدا از جنبش جاری کارگران بریای دارند، هم چنان که محق نیستند اتحادیه و سازمان خاص مطالبات صنفی بر سر راه سازمان یابی سراسری و متحد طبقه‌ی کارگر سبز کنند.

تا آن جا که به مارکس و جنبش کارگری آن ایام مربوط می‌شود، هیچ سخنی از اتحادیه به مثابه ظرف ویژه‌ی مبارزه‌ی اقتصادی و حزب به عنوان سازمان مبارزه‌ی طبقاتی و سیاسی در میان نیست. اتحادیه‌ها، آموزشگاه سوسیالیسم و کانون مبارزه‌ی متحد پرولتاریا برای سرنگونی تمامیت جامعه‌ی کهنه قلمداد می‌شوند. حزب نیز تشکل توده‌های کارگر به عنوان یک طبقه برای مبارزه‌ی متشکل علیه سرمایه و پایان دادن به کار مزدوری تعریف می‌گردد. شیرازه و بنیاد بحث در همه جا، وحدت طبقه، سازمان یابی متحد همه‌ی کارگران، پیکار علیه بردگی مزدی در همه‌ی قلمروهای کار و زندگی اجتماعی، پیش رفتن به سوی دنیایی فراسوی مرزهای سرمایه داری، و بالاخره حضور فعال و جامع الاطراف گرایش کمونیستی طبقه‌ی کارگر در سازمان دادن این جنبش برای تحقق عملی اهداف آن است. انترناسیونال اول درست در چنین فضایی تشکیل گردید و چنین نوعی از تحزب و تشکل توده‌های کارگر کشورها را در سطح بین المللی در دستور کار خود قرار داد. قرارها و درون مایه‌ی فراخوان انترناسیونال بر نفی و طرد تکه پاره کردن جنبش کارگری به شعبات صنفی و طبقاتی، اقتصادی و سیاسی، یا دموکراتیک و کمونیستی، اصلاح طلبانه و انقلابی، و نظایر این‌ها استوار بود. اساسنامه‌ی

انترناسیونال حتا تحزب گسیخته و گسسته‌ی کارگران کشورها از زنجیره‌ی وحدت جهانی پرولتاریا را نیز پاشنه‌ی آشیل جنبش کارگری تلقی می‌نمود. مارکس در تنظیم اساسنامه‌ی بین‌الملل اول، پس از تاکید بر مسأله‌ی لغو کار مزدی به عنوان هدف اساسی و بلاواسطه‌ی جنبش کارگری جهانی، ضمن تصریح سترونی و بی‌نتیجه ماندن تمامی تلاش‌های پیشین، فقدان هم‌بستگی کارگران عرصه‌های مختلف کار و تولید در یک کشور و متحد نبودن طبقه‌ی کارگر کشورها در یک پیکار واحد طبقاتی را یک علت مهم این بی‌نتیجه ماندن‌ها و شکست‌ها قلمداد می‌کند.

از آن جا که رهایی طبقه‌ی کارگر می‌بایستی به دست خود کارگران انجام گیرد...، از آن جا که کنترل اقتصادی کارگران توسط دارندگان ابزار کار اساسی‌ترین علت بردگی در تمامی اشکال یعنی فلاکت اجتماعی، تنزل معنوی و وابستگی سیاسی است... از آن جا که رهایی اقتصادی طبقه‌ی کارگر، هدف بزرگی است که تمامی جنبش سیاسی می‌بایستی تابع آن باشد... از آن جا که تمامی تلاش‌هایی که به این هدف منتهی می‌شود، تاکنون با شکست روبرو شده و فاقد هم‌بستگی کارگران حرفه‌های گوناگون در یک کشور و اتحاد برادرانه‌ی بین طبقات کارگر کشورهای گوناگون بوده است... از آن جا که... بنا بر تمامی این دلایل، مجمع بین‌المللی کارگران

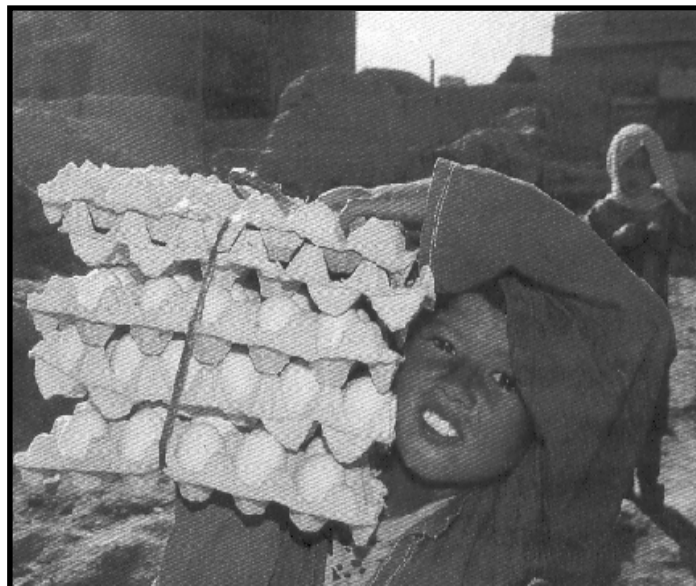
تالیس شده است... (بولتن اسناد و منابع مربوط به مباحث اساسنامه)

عبارات بالا، پایه‌ای‌ترین و محوری‌ترین ویژگی‌های یک حزب واقعی کارگری را به طور بسیار صریح فرموله می‌نماید. حزبی که ظرف طغیان و هدایت جنبش توده‌های کارگر علیه تمامی وجوه استثمار، ستم و بی‌حقوقی کاپیتالیستی نیست؛ حزبی که توده‌های طبقه‌ی کارگر را برای برپایی سازمان شورایی کار و مدنیت کمونیستی در درون خود متشکل و متحد نمی‌سازد؛ حزبی که نقد کمونیستی سرمایه‌داری را به آگاهی کارگران و به نیروی مادی پیکار پرولتاریا علیه سرمایه‌بسط نمی‌دهد؛ مسلماً هیچ نشانی از یک حزب کارگری و کمونیستی ندارد. درست به همین سبب، موعظه کردن کارگران به منزلت و ضرورت تشکلهای صنفی یا اتحادیه‌ای، مثله نمودن جنبش کارگری در قالبهای صنفی، سیاسی، دموکراتیک و

سوسیالیستی و... تلاش برای ساختن حزب بدون کارگران و اتحادیه‌های بدون کمونیسم لغو کار مزدی، لج بازی بر بدعتهای منحط اختصاص مبارزه‌ی کمونیستی به حزب ایزوله، سکت گونه و غیر اجتماعی، و بسنده دانستن کار جنبش وسیع توده‌های کارگران به مبارزات صنفی و... همه و همه ضربات کوبنده‌ای است، که از سوی دشمنان دانا و بیشتر از آنها دوستان نادان بر پیکر سازمان یابی و تحزب واقعی طبقاتی جنبش کارگری وارد می‌گردد.

کارگران، جنبش شورایی و تحزب کمونیستی

تا این جا، هر چند فشرده از منطق درونی پیوند عرصه‌های مختلف مبارزات کارگران با هم، از کمونیسم به عنوان نیروی سلسله‌جانبان قدرت راستین طبقاتی توده‌های کارگر، و از ضرورت و اهمیت



حیاتی تشکل یابی کارگران در یک ظرف واحد طبقاتی سخن گفته‌ایم. نکته‌ی بعدی این است، که در عالم واقع یا در پراتیک جنبش جاری توده‌های کارگر این سازمان یابی و تحزب چگونه محقق می‌گردد؟ چگونه و در چه پروسه‌های جنبش طبقه‌ی کارگر علیه اساس کار مزدوری، مبارزات روزمره‌ی کارگران برای تحقق مطالبات معیشتی و رفاهی، و بالاخره خیزش توده‌های کارگر برای آزادی‌های سیاسی یا حقوق اجتماعی و مدنی به یک جریان طبقاتی واحد، در درون یک ظرف سازمانی واحد تبدیل می‌شود؟ این یک پرسش بسیار اساسی است؛ اما اولین پاسخ این سؤال اساسی این است که هم پیوندی، پیوستگی و آرایش متحد مذکور قرار نیست توسط عده‌ای خاص آفریده شود. این پیوند و وحدت به طور درون جوش در وجود جنبش کارگری موجود است. تمامی بحث بر سر این است، که بورژوازی با

لوله‌ی تفنگ و گرایشات عدیده‌ی سوسیال رفمیستی با حربی توهم آفرینی - و هر دوی آنها با استمداد از ایدئولوژی، فرهنگ، سنن و باورهای فرارسته از ملزومات بازتولید سرمایه - این هم پیوندی و پیوستگی را نابود کرده و به ورطه‌ی گسست فرو می‌کشند. درست بر همین مبنی، تمامی اهمیت کار کمونیست‌ها این است که از طریق مبارزات جامع الاطراف علیه باورها، توهمات و افکار و ایده‌های مسلط طبقه‌ی بورژوازی، خط اتصال و آرایش وجوه متمایز مبارزه‌ی کارگران را بر محور کمونیسم و

جبهه‌ی جنگ واقعی علیه کار مزدوری استوار سازند. یک معنای سخن مارکس که: «کمونیست‌ها اصول ویژه‌ای را به میان نمی‌آورند، که بخواهند جنبش کارگری را در چهارچوب آن بگنجانند»، نیز همین است. آن چه مایه‌ی شقه شقه شدن، چندپارچگی و چند سازمانی جنبش کارگری می‌شود، گرایشات، افق‌ها و راه‌حلهایی است که طبیعتاً زمینه‌های مادی پذیرش آنها در طبقه‌ی کارگر بسان هر طبقه‌ی اجتماعی دیگر وجود دارد؛ اما بنیاد افق‌ها و آلترناتیوهای برتافته از مصالح و ملزومات پروسه‌ی بازتولید سرمایه‌اند و لاجرم توسط بورژوازی به طور مستمر و روتین به درون جنبش کارگری تزریق می‌شوند. این که توده‌های وسیع طبقه‌ی کارگر در جبهه‌ی مبارزات صنفی سنگر گیرند، اتحادیه‌سازی و برای تحقق مطالبات معیشتی و رفاهی یا حقوق شهروندی خویش مبارزه کنند؛ این که فعالین کمونیست باید برای خود حزبی داشته باشند و برای تسخیر قدرت سیاسی پیکار کنند؛ این که توده‌های متشکل

در اتحادیه‌ها و مجامع صنفی در یک زمان موعود و بر بستر یک تندبیج ویژه تاریخی به ندای فعالین کمونیست متحزب خویش لبیک می‌گویند و دست در دست هم دمار از روزگار سرمایه‌داری درمی‌آورند؛ آری همی این‌ها نه پرتو آموزش‌های مارکسی مبارزه‌ی طبقاتی و نه سخن کمونیسم مارکسی، که بیان اندیش وار انتظارات و افق بافی‌های اشکال متنوع کمونیسم بورژوایی است. جنبش کارگری، نه سازمان یابی توده‌ای مجزا از تحزب کمونیستی احتیاج دارد و نه تحزب کمونیستی خارج از مدار سازمان یابی توده‌ای طلب می‌کند. کارگران یک تشکیلات واحد سراسری نیاز دارند. تشکیلاتی که ظرف پیکار پیوسته‌ی طبقاتی آنها علیه سرمایه باشد.

جنبش کارگری خصلتا و درون جوش یک جنبش شورایی ضد کاپیتالیستی است. این جنبش است، که باید ببالد و سازمان یابد. کمونیسم، هارمونی حیات

و قدرت طبه‌ی کارگر و شورایی بودن، تنها کالبد متناسب بالندگی و تجلی قدرت این جنبش است. اعتراض و خیزش کارگران در بن مایه‌ی وجودی خود دو خصلت بنیادی و درونی را با خود حمل می‌کند. اول این که، ضد سرمایه داری است و دوم این که، در شکل بروز خود شورایی است. در زیر فشار هارترین دیکتاتوری‌ها، آن جا که بورژوازی نه فقط کمونیسم، بلکه حتا رفرمیسم را از وحشت کمونیسم به صلابه می‌کشد، کارگران همیشه فریاد اعتراض خود را در فواری خیزش‌های شورایی فوران می‌کنند. آنان که جنبش کارگری جامعه‌ای مانند ایران را دیده و می‌شناسند، بسیار خوب می‌دانند که چگونه نوجوانان و میان نارضایی‌های کارگران در یک پروسه‌ی کوتاه چند روزه به فریاد مخفی و نهفته‌ی کل چند هزار کارگر یک کارگاه بدل می‌شود و این فریاد دسته جمعی طبقاتی یک باره در یک صبح گاه روز کاری، بی نیاز از قانونیت و حقوق صنفی، بی نیاز از طی پروسه‌ی بوروکراتیک و سندیکاسالاری، حتا به دور از دست برد چشم و گوش نوکران سرمایه، به صورت یک خیزش اعتصابی نیرومند در برابر کارفرمایان و دولت بورژوازی قد می‌کشد. این یک شکل طبیعی انفجار اعتراض کارگران است و این شکل در همه‌ی وجوه شورایی، علیه سرمایه، علیه قانونیت و قانون مداری سرمایه، علیه دولت سرمایه داری و علیه نظم سیاسی و تولیدی و مدنی سرمایه است.

به سؤالی که در بالا طرح کردیم، باز می‌گردیم. این که هم پیوندی، پیوستگی و آرایش متحد مبارزات، تشکل توده‌ای و تحزب کمونیستی طبه‌ی کارگر چگونه محقق می‌شود؟ بخش نخست پاسخ این سؤال را تا همین جا کم و بیش اشاره کردیم. در بخش دوم پاسخ، علی الاصول باید به جستجوی مولفه‌ها و عواملی بپردازیم که اولاً: موجب انکشاف، بالندگی و تقویت درون مایه‌ی طبقاتی، شورایی و کمونیستی این جنبش می‌شود؛ و ثانیاً: راه نفوذ راه حل‌های مخرب و مضر ملزومات این توان بخشی یا اقتداریابی طبقاتی به درون جنبش کارگری را به گونه‌ای موثر سد می‌کند. به بیان دیگر، بحث تحزب و تشکل اساساً بحث سازمان یابی این جنبش با همین ویژگی‌های مشخص و پایه‌ای است که در بالا توضیح دادیم. در این راستا، می‌توان و باید بر راه بردها و کارسازهای مهم زیر انگشت تاکید گذاشت.

۱- توضیح واضح‌تر است که تحزب و تشکل طبه‌ی کارگر در رابطه با دورنمای معین، برنامه، مطالبات و سیاست‌های جاری مشخص صورت می‌گیرد. یک مسأله‌ی بسیار اساسی و سرنوشت ساز در این قلمرو خاص، این است که برنامه و مطالبات جنبش کارگری مطلقاً نمی‌تواند به شیوه و مضمون آن چه فی الحال چپ ایران و دنیا اندیشه یا طرح می‌کند، مطرح گردد. برنامه نویسی رایج چپ در پر ططراق ترین

حالت، مشتمل بر نوعی کمونیسم «بازوبندی» به علاوه‌ی جدولی از مطالبات صنفی و سندیکالیستی است. تحزب شورایی جنبش لغو کار مزدی فقط می‌تواند بر پایه‌ی طرح کمونیسم زنده و حی و حاضر صورت گیرد. مطالباتی مانند: داشتن مسکن رایگان، بهداشت و درمان رایگان، تحصیل رایگان و اجباری برای کودکان و نوجوانان تا هر سنی که بخواهند، ایاب و ذهاب رایگان، مراقبت رایگان از سالمندان، تضمین کلیه امکانات رفاهی و معیشتی برای کلیه کسانی که به هر دلیل بیکارند یا به بیان دیگر، حذف کامل رابطه‌ی میان برخورداری کامل از این امکانات با فروش نیروی کار، پایان دادن به هر نوع وابستگی اقتصادی زن به مرد یا فرزندان به والدین، محو تمامی تمایزات حقوقی و اجتماعی بین زن و مرد، ممنوعیت مطلق کار کودکان و نوجوانان زیر ۱۸ سال، داشتن مهد کودک و دوره‌های پیشادبستانی تمام رایگان، تعیین درآمد شهروندان بر پایه‌ی محاسبه‌ی سهم سرانه از محصول اجتماعی سالانه پس از کسر هزینه‌ی بازتولید وسایل تولید و رفاه همگانی، تعیین زمان کار روزانه و سن بازنشستگی توسط کارگران، تعیین این که چه تولید شود و چه تولید نشود یا هر چیز به چه میزان تولید گردد توسط طبه‌ی کارگر، مقابله با هر نوع دخالت دولت در کار فعالیت‌های سیاسی، تحزب، تظاهرات، اعتصاب یا هر مبارزه و جنبش اجتماعی، محو ریشه‌های اقتصادی و اجتماعی اعتیاد و مقابله با هر نوع خرید و فروش مواد مخدر، یا بسیاری خواسته‌های دیگر از این نوع باید به مثابه حقوق طبیعی، مفروض و قابل حصول طبه‌ی کارگر به طور حی و حاضر شالوده و شیرازی امر تحزب کارگران قرار گیرد. این سخن که چنین مطالباتی در مدار حاکمیت سرمایه قابل حصول نیست، پس طرح آن‌ها نادرست است، سخنی به طور کامل نادرست است. طبه‌ی کارگر باید پتک آهنین ضد سرمایه داری بودن خود را در هر دم و بازدم زندگی‌اش در پهنی جامعه و تاریخ بر دیوار قدرت سرمایه فرو کوید. مبارزه‌ی طبقاتی کارگران یعنی همین، یعنی جنگیدن برای آن چه که حق مسلم آن‌هاست و سرمایه با زور گلوله و دستگاه اختاپوسی قدرتش از آن‌ها سلب نموده است. هیچ قرار نیست کارگران فقط برای مطالباتی مبارزه کنند، که بورژوازی پس از حصول نرخ سود بالایش از سر صدقه و برای رفع بلا به پرداخت آن‌ها رضایت دهد. فراخوان تحزب باید ناظر بر طرح این مطالبات و پیکار برای تحقق عاجل آن‌ها باشد. چنین فراخوانی در همان حال اعلام می‌دارد، که طبه‌ی سرمایه دار مسلماً تا آخرین گلوله‌اش در مقابل این مطالبات مقاومت خواهد نمود و بر همین اساس جنبش کارگری چاره‌ای ندارد جز این که کار را با بورژوازی یک سره کند و با محو

کار مزدوری به هر نوع دولت بالای سر شهروندان و به تسلط سرمایه بر شرایط کار و زندگی انسان‌ها پایان بخشد. این فراخوان، اهمیت اتحاد انترناسیونالیستی کارگران را نه فقط برای تسویه حساب نهایی با سرمایه‌ی جهانی، که حتا به خاطر تضمین پیروزی در مبارزات روزمره علیه استثمار و بی حقوقی سرمایه داری مورد تاکید جدی قرار می‌دهد.

۲- تحزب طبه‌ی کارگر حول این دورنما، تحزب پیکار و اعتراض طبقاتی او علیه سرمایه داری در همه‌ی عرصه‌های حیات اجتماعی است. تحزب کمونیستی کارگران همین جا و در درون همین جنبش شورایی جامه‌ی عمل می‌پوشد. کمونیست‌های مارکسی پیش از این که کمونیست باشند، کارگردان و این کارگر بودن آن‌ها با بیکار بودن، زندان بودن و تبعید بودن شان فسخ و مسخ نمی‌شود. هم چنان که هر کارگر دیگر در شرایط بیکاری، مکان و موقعیت طبقاتی خویش را تغییر نمی‌دهد. کمونیست‌ها، چهره‌های اندیش مند، مبرز، آگاه، توانا، سیاسی، چاره پرداز و موثر جنبش لغو کار مزدی‌اند. آنان در بیرون این جنبش به ماهی خارج از آب می‌مانند و تقلا و تلاش آن‌ها برای متحزب شدن در فاصله‌ی دور از ساحل، فقط اجتماع ماهیان مهجور از اقیانوس را تداعی می‌کند. هیاهوی تحزب آن‌ها در چنین وضعی، نه نشانه‌ی «تکوین نسل، که صرفاً حکایت تمرین مرگ» است. کار روتین کمونیست‌ها در این جنبش، نقد مارکسی تمامی راه حل‌های سوسیال بورژوازی، آناتومی مارکسی عینیت موجود کاپیتالیستی، تبلیغ آلترناتیوها و راه حل‌های کمونیستی در جریان هر رخ داد مبارزه‌ی طبقاتی، و تبلیغ مستقیم بدیل حی و حاضر طبقاتی و در یک کلام پیش برد پروسه‌ی جهت گیری روزمره‌ی آن به سوی انقلاب کمونیستی است.

۳- انجام این کارها و هم دلی و هم سویی در پیش برد آن‌ها، به خودی خود و بطور طبیعی فعالین کمونیست جنبش شورایی را در یک پیوند مستحکم‌تر و نیرومندتر در قیاس با کل توده‌ی کارگران قرار می‌دهد؛ اما این پیوند ارگانیک تر و استوارتر مطلقاً فعالین کمونیست را به تشکیلاتی جدا از سازمان جنبش شورایی تبدیل نمی‌کند. بالعکس آن‌ها را به نفوذ هر چه بیشتر در ژرفای جنبش مذکور و مبدل شدن به قدرت موثر پیوند همه‌ی نیروهای آن ارتقا می‌دهد. پیوند ویژه‌ی این فعالین نسبت به سازمان فراگیر جنبش شورایی را به طور خام و عامیانه می‌توان به سیستم اعصاب و ارتباطات درون ارگانیسم حیات موجود زنده تشبیه کرد. سیستم اعصاب و ارتباطاتی، که ملزومات توسعه و تقویت جنبش لغو کار مزدی را بین کل جنبش از یک سو و شرایط کار و زیست و پیکار طبه‌ی کارگر در جامعه‌ی کاپیتالیستی از سوی دیگر با مغز هشیار کمونیستی پراتیک

می‌کند. حزب کمونیستی طبقه‌ی کارگر به این معنا و به این اعتبار، سازمانی جدا از جنبش شورایی لغو کار مزدی نیست. در این جا «قاشق و چنگال صد دست، پلو هیچی»، سایه‌ی زشت خود را بر سر کمونیسم سنگین نمی‌سازد. این حزب، ده‌ها صدر و ذیل، کمیته‌ی مرکزی، دبیر اول و دبیر دهم بیگانه با هر چه جنبش کارگری و کمونیسم و طبقه‌ی کارگر را در خود یدک نمی‌کشد. چهره‌های این حزب، چهره‌هایی نیستند که بخواهند با زور ده‌ها نشریه و هزاران بلندگویی بی‌مخاطب، اسم و رسم فاقد هویت اجتماعی خود را به گوش آدم‌ها برسانند. در این روایت، شخصیت‌های حزبی، فعالان آگاه جنبش شورایی لغو کار مزدی‌اند و هر عنوان و فونکسیون که دارند، در جنبش کارگری بازتاب و تبلور دارد. حزب در این جا، حزب جنبش لغو کار مزدی طبقه‌ی کارگر است و سازمان یابی و تفکیک وظایف و هر چه در آن جریان دارد از متن ملزومات تقویت و پیش برد اهداف این جنبش نشأت می‌گیرد.

۴- بر خلاف تصور گرایش‌های سندی‌کالیستی و سوسیال رفرمیستی از یک سو و چپ رادیکال غیرکارگری از سوی دیگر، طرح حزب و سازمان یابی کارگران بر اساس چنین پلانفرم یا فراخوانی، نه فقط هیچ اتوپیک و انگارگرایانه نیست، که بالعکس ناظر بر ظرفیت درونی و پویایی طبقاتی واقعی جنبش کارگری است. یک چیز در این میان کاملاً بدیهی است، نه صرف نیت خیر فعالین کمونیست می‌تواند دست مایه‌ی کافی برای تحقق این هدف باشد، نه بورژوازی از هیچ جنایت و سبعیتی برای درهم شکستن این نوع حزب و تشکل کارگران صرف نظر می‌کند و نه فوری و بغتتا همه‌ی بخش‌های طبقه‌ی کارگر به چنین فراخوانی لبیک می‌گویند. اما تمامی این واقعیت‌ها هیچ مجوزی نیز به دست پیش روان جنبش کارگری نمی‌دهد، که پس بهترین راه، ساختن حزب کاغذی از یک سو و تشکل‌های صنفی منحل در داربست نظم سیاسی سرمایه از سوی دیگر است! این واقعیت‌ها در یک تبیین شفاف کارگری و مارکسی به ما می‌گویند، که کمونیست‌ها باید زمینی و پراتیک، در تمامی عرصه‌های تقابل طبقه‌ی کارگر با سرمایه برای متحزب ساختن کارگران حول دورنما، مطالبات و راه‌حل‌های مستقل طبقاتی شان تلاش کنند. فعالین کمونیست باید برای کارگران توضیح دهند، که آنان نه صنوف متفرق، بلکه یک طبقه‌ی واحدند و مبارزات آن‌ها برای حصول خواسته‌ها و انتظارات شان مبارزات سراسری و طبقاتی است. همه جا به گفتگو بنشینند، که

معضل زندگی مردم کارگر دنیا مطلقاً با بستن قراردادهای جمعی به جای قراردادهای محلی کار، با اکتفا به مطالبه‌ی افزایش دست مزد و تحمل هم زمان کاهش دست مزدهای واقعی، با ساختن اتحادیه و داشتن ظرفی برای مصالحه‌ی اختلافات با بورژوازی، با مشارکت مدنی در برنامه ریزی رابطه‌ی خرید و فروش نیروی کار، با دل بستن به عقب نشینی‌های مسالمت آمیز سرمایه داران، با کار بیشتر برای کارفرمایان خصوصی و دولتی، با تمکین به قانونیت نظام کاپیتالیستی، با تقلا برای برقراری دموکراسی پایدار در قلمرو مناسبات بردگی مزدی، با دادن پیشنهاد برای الگوی اقتصاد سرمایه داری به نفع کارگران، و مشابه این‌ها نه فقط گشوده نمی‌شود، که دل بستن به این توهमत تمامی نیروی پییکار طبقاتی آن‌ها را نیز سخت به هدر می‌دهد.

بسیاری خواهند گفت، و تاکنون فراوان گفته‌اند، که کمونیست‌ها و فعالین جنبش کارگری ضد سرمایه داری همواره انسان‌های محکوم به مرگ‌اند و زندگی آن‌ها از این لحظه تا آن لحظه است. به علاوه، بورژوازی در هر کجا هر آوای اعتراض علیه کار مزدی را به گلوله می‌بندد. در این صورت، چگونه می‌توان امر حزب طبقاتی و سازمان یابی مبارزات روزمره‌ی کارگران را بهم آمیخت؟ چگونه می‌توان به این نوع حزب و تشکل جنبش کارگری، لباس واقعیت پوشید؟ پاسخ این ایرادات، خیلی کوتاه و ساده این است که تا لحظه‌ی حاضر تنیدن در کلاف



چنان تفکر و پندار سوسیال رفرمیستی و لاجرم عدول از پیگیری طریق مارکسی حزب و تشکل کارگران، حتا میلی متری از ارتفاع ستون خشم و قهر بورژوازی نکاسته است؛ میلی متری از طول و عرض گورستان‌هایی نظیر «خاوران» («لعت آباد») کم نموده است؛ هیچ تقلیلی در شمار کمونیست‌های اعدامی در هیچ کجای دنیا نداده است؛ هیچ کجا بورژوازی را در کار گلوله باران اعتصابات کارگری دچار شرم نکرده است؛ تاوان سنگینی که طبقه‌ی کارگر در تاریخ پرداخته است، نه نتیجه‌ی پافشاری وی بر مطالبات، افق و حزب کمونیستی، که بالعکس محصول غلطیدن در ورطه‌ی توهमत سوسیال رفرمیستی بوده است.

کمونیسم بورژوازی و سازمان یابی جنبش کارگری

آن چه پیرامون کمونیسم و حزب گفتیم، برداشت معین ما از درون مایه‌ی کمونیسم طبقه‌ی کارگر، روایت مارکسی این کمونیسم، راهبردها یا ملزومات تحکیم پایه‌های جنبش لغو کار مزدی، و بالاخره پیش شرط‌های الزامی پیروزی این جنبش است. در دوره‌های مدیدی از حیات جنبش کارگری جهانی، ما شاهد استیلای استنباطاتی دیگر، مفروضاتی مخالف و استنتاجاتی مغایر با تبیین‌های فوق در رابطه با کمونیسم و فرآیند سازمان یابی و حزب طبقه‌ی کارگر بوده‌ایم و اینک نیز هستیم. حزب در سراسر این دوره با چهره و تصویری متضاد پیش روی توده‌های کارگر ظاهر شده است. سازمان یابی کارگران در مضمون، ساختار و رویکردی منافی با آن چه گفتیم به پراتیک نشسته است. پیداست که این تمایزات یا اختلاف پرسیکتیوها در درون خود مناقشه‌های بسیار پایه‌ای‌تر، مناقشه در فهم طبقاتی کمونیسم را با خود حمل می‌کرده است. و باز پیداست که دامنه‌ی تاثیر این جدال اساسی‌تر، همه‌ی مسایل دیگر مبارزه‌ی طبقاتی پرولتاریا از جمله درک انقلاب کارگری، موضوعیت جنبش لغو کار مزدی، بحث قدرت سیاسی و... را نیز متأثر می‌ساخته است. در طول این دوران، فهم متعارف مساله‌ی کمونیسم و جنبش کارگری و حزب بر ساحل این باور لنگر انداخته است که: کارگران در شرایط کار و زیست خویش برای جنگ و جدل با کارفرمایان حول مطالبات معیشتی و رفاهی خود تشکیلاتی دست و پا نمایند. هم زمان کمونیست‌ها هم برای رهبری مبارزات صنفی، دموکراتیک و طبقاتی درون جامعه، حزبی بر پای دارند. این آراسته‌ترین، ادیته‌ترین بی‌غیب‌ترین و پرداخته‌ترین سیمای روایت یا پراتیکی است، که رادیکال‌ترین و

پرنجنال ترین شکل کمونیسم رایج، چپ رادیکال، سوسیال رفرمیسم سندیکالیستی و سایر گرایشات کمونیسم موجود، در مورد جنبش کارگری و تحزب و سازمان یابی توده‌های این جنبش طرح و تبلیغ کرده‌اند. بر پایه مفاد پراتیک این گرایشات، پرولتاریا تا پیش از تسخیر قدرت سیاسی باید در زمین بازی بورژوازی مشغول چون و چرا برای بهبود احتمالی زندگی خود باشد. هم زمان حزب کمونیست کارگران نیز باید توده‌های کارگر را به انقلاب و به سرنگونی ماشین دولتی بورژوازی فراخوان دهد و به میزان توانش، جنبش سرنگونی طلبی را سازمان دهی نماید! در رصدگاه این نگاه، روزی روزگاری پائینی‌ها تاب تحمل بالایی‌ها را از دست می‌دهند و هم زمان بالایی‌ها زیر فشار پائینی‌ها توش و توان حکومت را از کف می‌بندند. در این قران سعیدین سیاسی، که به دوران اعتدالی انقلابی شهرت دارد، حزب کمونیست موفق می‌گردد که با حمایت توده وسیع کارگران متشکل در اتحادیه‌ها و مجامع صنفی یا اساسا فاقد هر نوع تشکل، ماشین دولتی موجود بورژوازی را درهم کوبد. حزب به نمایندگی از کارگران، عنان قدرت سیاسی را در دست می‌گیرد و با عبور از «دوره گذار»، تحول سوسیالیستی جامعه‌ی سرمایه داری را پراتیک می‌نماید! در این جا، نقطه‌ی عزیمت، جنبش لغو کار مزدی کارگران و پاسخ گویی کمونیستی به مسایل جاری عدیده‌ی آن نیست. اساسا این جنبش نیست، که قرار است بورژوازی را سرنگون سازد و کمونیسم را مستقر سازد. کارگران و کمونیست‌ها موجوداتی از جنس هم و افراد یک طبقه‌ی واحد اجتماعی نیستند. نوعی تقسیم کار مقدر و مقرر، آنها را از هم جدا و به تقبل وظایف اختصاصی متمایز و منفک هدایت می‌نماید. توده‌های کارگر می‌توانند در سیطره‌ی قبول سلطه‌ی سرمایه، بدون داشتن هیچ بدیل زنده و اکتوئل طبقاتی، درگیر جنگ و ستیز برای دموکراتیزه کردن شرایط کار و زیست و استیفای حق و حقوق شهروندی بیشتر از کارفرمایان یا دولت سرمایه داری باشند. در آن گوشه‌ی میدان هم، سرنشینان انقلابی نظرپرداز دستگاه دیوان سالار حزبی قرار دارند که باید از کمونیسم، از تسخیر قدرت سیاسی و انقلاب سوسیالیستی سخن رانند. در این جا، تحول کمونیستی جامعه و لغو کار مزدوری در گرو حضور موثر، نافذ و سراسری طبقه‌ی کارگر در برنامه ریزی تولید کار و اجتماعی نیست. حزب پس از تسخیر قدرت سیاسی این کار را به عهده می‌گیرد! معنای تسخیر قدرت سیاسی نیز پایان دادن به هر نوع حکومت بالای سر جامعه نمی‌باشد! نیروی سیاسی الیتی، که با قدرت انقلاب کارگران به برج استوار قدرت پرتاب می‌شود، مجاز است که دولت فوق کارگران قلمداد نگردد! بر همین پایه، برای سرنگونی بورژوازی نیز نیازی به سازمان یابی

سراسری توده‌های کارگر در یک جنبش لغو کار مزدی وجود ندارد! نفس ناراضیاتی کارگران از دولت بورژوازی و اعتماد آنان به دستگاه برتر حزبی، چاره‌گشای همه‌ی معضلات و دشواری‌های جایگزینی جامعه‌ی کهنه با نظم نوین اجتماعی است! در این جا، همه‌ی ساز و کارها، سازمان یابی‌ها، راه‌حلا و راهبردها دقیقا در تخالف با آن موضوعات و مسایلی است، که برای کمونیسم مارکسی و برای جنبش لغو کار مزدی مطرح می‌گردد. در اساسا بر پاشنه‌ی دیگری می‌چرخد. پاشنه‌ی سرمایه داری دولتی، هر چند که منادیان این جنبش خود را جوهر هستی کمونیسم مارکسی و کارگری قلمداد نمایند.

مارکس، صریح، شفاف و غیر قابل تفسیر از گرفتن قدرت سیاسی توسط طبقه‌ی کارگر متشکل و متحزب گفتگو نموده است. او درهم شکستن ماشین دولتی سرمایه داری را امر جنبش لغو کار مزدی و پرولتاریای سازمان یافته در خط مقدم جبهه‌ی کمونیسم قلمداد می‌کرد. در نگاه وی، این جنبش مسلح به راه حل روشن کمونیستی است که در شرایط احراز قدرت موثر طبقاتی به حاکمیت سیاسی بورژوازی پایان می‌دهد و پروسه‌ی استقرار کمونیسم را دستور زندگی خویش می‌نماید. او حزب را با طبقه‌ی کارگر متحزب، کمونیسم را با جنبش لغو کار مزدی طبقه‌ی کارگر، و سازمان یابی توده‌های کارگران را تحزب واقعی طبقاتی کارگران تلقی می‌کرد. در منظر وی، حزب پرولتاریا، سازمان سراسری پیکار طبقه، کمونیسم جنبش لغو کار مزدی طبقه، و قدرت سیاسی کارگران پرولتاریای متشکل به صورت طبقه است.

در پایان این بحث مختصر، لازم است یک بار دیگر به این نکته اشاره کنیم که در روزگار ما در بسیاری موارد، افتادن «کمونیست‌ها» به ورطه‌ی این نوع پراتیک کمونیسم، یا این روایت از مبارزه‌ی طبقاتی، معمولا به شرایط خاص مبارزه، به سلطه‌ی وحشی دیکتاتوری‌ها، به حاکمیت خفقان و نبود آزادی، و مانند این‌ها تاویل شده است. در تاثیر شرایط دشوار پیکار بر روی جهت گیری‌های سیاسی نیروهای اجتماعی و طبقاتی جای بحثی نیست؛ اما نباید فراموش کرد، که دیکتاتوری‌ها سرمایه داری در هیچ کجای دنیا طبقه‌ی کارگر را از پیگیری مبارزات خود ساقط نساخته است. این دیکتاتوری به رغم تمامی وحشت و دهشتی که بر اندام کارگران و فعالان سیاسی آنها می‌اندازد، امکان دخالت موثر این فعالین در سازمان دادن مبارزات کارگران را در دراز مدت منتفی و ناممکن ننموده است. از این‌ها گذشته، جنبش لغو کار مزدی طبقه‌ی کارگر پدیده‌ای نیست که باید روزی روزگاری به یمن دموکراسی و فضای باز سیاسی خلق شود. این جنبش در هر شرایطی وجود دارد. انزوای عمیق کمونیست‌ها از این جنبش را نمی‌توان به صرف

دیکتاتوری وحشی بورژوازی یا شرایط دشوار مبارزه‌ی طبقاتی مربوط ساخت. در همین گذر، سنت حزب سازی خارج از مدار مبارزات جاری کارگران نیز در اساس فرارسته‌ی فقدان دموکراسی نیست، به همان گونه که حکم به امکان پذیری ساختن اتحادیه و ناممکنی توسعه و تقویت جنبش شورایی ربط ملزوم و محکمی به وجود دیکتاتوری‌ها پلیسی ندارد. تمامی این‌ها بسیار بیشتر از آن که تحمیل جبری توحش و دیکتاتوری سرمایه باشند، ساخته و پرداخته‌ی سوسیال رفرمیسم بیگانه با کمونیسم لغو کار مزدی و نگاه طبقاتی غیرکارگری به کمونیسم طبقه‌ی کارگر هستند.



نشریات رسیده

- ◆ «راه آزادی»، سیاسی و فرهنگی و اجتماعی، شماره‌های ۸۷ تا ۹۰، خرداد تا آبان ۱۳۸۱؛
- ◆ «تللش»، شماره‌های ۷ تا ۱۰، سپتامبر تا نوامبر ۲۰۰۲؛
- ◆ «آزادی»، وابسته به جبهه‌ی دموکراتیک ملی ایران، شماره‌ی ۲۶ و ۲۷، تابستان و پاییز ۱۳۸۰، و شماره‌ی ۲۸ و ۲۹، ویژه‌ی مصدق، زمستان ۱۳۸۰ و پاییز ۱۳۸۱؛
- ◆ «بولتن نظرات» از انتشارات حزب رنجبران، شماره‌های ۲۸ تا ۲۹، خرداد تا مهر ۱۳۸۱؛
- ◆ «آفتاب»، فرهنگی و ادبی و اجتماعی، شماره‌های ۵۴ تا ۵۶، تیر تا مهر ۱۳۸۱؛
- ◆ «من از سرزمین درد و رنج می‌آیم»، گزارشی از زندان ابوغریب، شرح حال محمد حسین سبحانی از گذرهای سابق سازمان مجاهدین خلق ایران، نشر انجمن سیاسی فرهنگی ایران - پیوند؛
- ◆ «آرش»، شماره‌های ۸۱ و ۸۲، اکتبر ۲۰۰۲؛
- ◆ «جهان امروز»، نشریه‌ی سیاسی - خبری، از انتشارات حزب کمونیست ایران، شماره‌های ۸۵ تا ۹۶، خرداد تا آذر ۱۳۸۱؛
- ◆ «خبرنامه گانون زندان سیاسی ایران (در تبعید)»، شماره‌های ۳۲ تا ۴۱، ژوئن تا نوامبر ۲۰۰۲؛
- ◆ «راه کارگر»، نشریه‌ی ارگان مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)، شماره ۱۷۰، تابستان و پاییز ۱۳۸۱؛
- ◆ «بارو»، ماهنامه اتحاد سوسیالیستی کارگری، شماره‌های ۹ تا ۱۲، ژوئن تا اکتبر ۲۰۰۲؛
- ◆ «کار» سازمان فداییان (اقلیت)، شماره‌های ۳۸۲ تا ۳۹۴، خرداد تا آذر ۱۳۸۱؛
- ◆ «انجمن آزادی»، گزارش علیرضا اردبیلی از کنفرانس کارگری ایران در گاند؛
- ◆ «بولتن سیاسی - خبری» اتحاد چپ کارگری، شماره‌های ۱۱۶ تا ۱۲۰، ژوئیه تا دسامبر ۲۰۰۲؛